

## بررسی حروف معانی در عربی و فارسی

\* سید حمید طیبیان

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

### چکیده

حروف یکی از اقسام کلمه در زبان عربی و فارسی است. اگرچه این گروه از کلمات در شمار، نسبت به اسم‌ها و فعل‌ها و دیگر گونه‌های واژه‌ها کمترند و استقلال معنایی ندارند؛ لیکن به عنوان نقش‌نمای نحوی کلمات، بسیار پراهمیت‌اند، زیرا این گونه واژه‌ها برای پیوند دادن میان کلمات و جملات به کار می‌روند. حروف چه در زبان عربی و چه در زبان فارسی از یک ویژگی برخوردارند و آن این است که نقش واژه پس از خود را روشن می‌سازند. به این سان که حروف جازه عربی اسم پس از خود را مجرور کرده به آن نقش زمانی، مکانی، تبعیضی و مانند آن می‌دهند، حروف اضافه فارسی نیز اسم پس از خود را به عنوان متمم نقش بخشیده به آن معانی گوناگون می‌دهند. حروف ندا در هر دو زبان اسم پس از خود را نقش منادایی و حروف ربط اسم پس از خود را نقش معطوفی یا در اصطلاح دستورنویسان نو، نقش همپایگی می‌دهند. نگارنده در این مقاله روش‌های کاربردی حروف را در هر دو زبان با هم برابر نهاده است تا وجه اشتراک و اختلاف آن‌ها بر خوانندگان ارجمند روشن گردد و پرده از برخی زوایای تاریک زبان که کمتر مورد توجه دستورنویسان بوده است، برداشته شود. کلیدواژه‌ها: حروف، حروف معانی، نقش‌نمای متمم (حروف اضافه)، نقش‌نمای پیوند (حروف ربط)، قید، نشانه‌ندا، صوت یا شبه جمله.

## Arabic and Persian Equivalents of Meaning Particles

Seyyed Hamid Tabibian, Ph.D.

Associate Professor, Department of Arabic Language and Literature  
Research Institute of Humanities and Cultural Studies

### Abstract

Particles are kinds of words in Arabic and Persian language. Although the number of this group of words is less than the numbers of noun, verb, and other groups of words and that they have no independent meaning, they play a significant role in the syntax of the words since such words bring about connections between the words and sentences. Particles in both Arabic and Persian language explain the function of their following words so that the Arabic prepositions place their following nouns in the oblique case and make them a temporal, local, distinctive, and similar functions. Persian prepositions also make complementary form of their following nouns with different meanings. Interjections in both languages make an interjectionary function of their following nouns, and conjunctions make a reciprocal function or coequality in the terminology of the modern grammarians, of their following nouns. In the present article, the writer compares practical methods of the particles in both languages with an aim to explain its readers the similarities and differences in them and to unveil some dark corners and obscurities in the language not taken enough heed by grammarians.

Keywords: Particles, Meaning particles, Prepositions, Conjunctions, Adverb, Interjectionary sign, Interjection or Clauses.

## مقدمه

حروف معانی در زبان عربی، کلماتی هستند مبنی و معنی آنها تنها از راه اضافه شدنشان به اسم یا فعل روشن می‌گردد و به تنهایی معنی مستقل ندارند مانند «مِنْ» و «إِلَى» در این نمونه: «سیرتُ مِنَ الْبَصْرَةِ إِلَى الْكُوفَةِ: از بصره تا کوفه رفتم».

حروف معانی را در دستوره‌های قدیم زبان فارسی حروف؛ و در دستوره‌های نو نقش‌نما می‌نامند؛ زیرا به وسیله این حروف است که نقش کلمات در جمله روشن می‌گردد. حروف معانی را از آن جهت به این نام خوانده‌اند تا آنها را از حروف هجا جدا سازند.

## اقسام حروف معانی:

حروف ویژه اسم‌ها که عبارتند از:

### الف - حروف جر

این حروف در بیت زیر آمده‌اند:

با و تا و کاف و لام و واو و مُنْذُ و مُذْخَلَا رَبُّ حَاشَا مِنْ عَدَا فِی عَنِ عَلَى حَتَّىٰ إِلَى

برای نمونه گوئیم: رَبُّ رَجُلٍ قَائِمٌ بِسَا مَرْدِیْ که ایستاده است».

«سَأَ رَجُلٌ عَنِ بَلَدِكَ: به زودی از شهر تو کوچ می‌کنم». «سَهَرْتُ اللَّيْلَةَ حَتَّى السَّحْرِ: شب

را تا بامداد بیدار ماندم». «مَا رَأَيْتُهُ مُذْ يَوْمِ الْأَخْدِ: او را از روز یکشنبه ندیده‌ام». «فُصِّلَ

الْقَضَاءُ خَلَا أَوْ عَدَا أَوْ حَاشَا زَيْدٌ: قاضیان از کار برکنار شدند به جز زید».

این حروف در فارسی به جز «رَبُّ» با حروف اضافه یا نقش‌نمای متمم برابرند؛ زیرا بر سر

اسم در می‌آیند و آن را متمم می‌سازند. «باء، تاء و واو، کاف، لام، مُنْذُ و مُذْ و مِیْنُ و عَنِ، خَلَا

و عَدَا و حَاشَا، فِی، عَلَى، حَتَّى و إِلَى» به ترتیب با حروف اضافه ساده «به، واو قسم، مانند،

برای، از، جز، در، بر، تا» برابر است. برای نمونه «جز» در بیت زیر از سعدی حرف اضافه ساده

است:

جز چشم تو که فتنه قتال عالم است صد شیخ و زاهد از سر راه خدا که برد؟

(سعدی ۱۳۶۸: ۵۴۴)

و «خَلَا و عَدَا و حَاشَا، لام، إِلَى» به ترتیب با حروف اضافه مرکب «به جز و به غیر و به

جز از، از برای، به سوی» برابر است. برای نمونه «از برای» در ابیات زیر از مولوی حرف

اضافه مرکب است:

پیل اندر خانهٔ تاریک بود      عرضه را آورده بودنش هنود  
از برای دیدنش مردم بسی      اندر آن ظلمت همی شد هرکسی  
(رومی ۱۳۵۰: ۴۴۵)

همچنین «به جزاز» در بیت زیر از منوچهری:

شاهی که بر او هیچ ملک چیر نباشد      شاهی که شکارش به جز از شیر نباشد  
(به نقل از لغت‌نامهٔ دهخدا، ذیل «جز»)  
«رُبَّ» در زبان فارسی با قید مقدار «بسا» برابر است. رودکی گوید:  
به روز نیک کسان گفت غم مخور زنهار      بسا کسا که به روز تو آرزومند است  
(رودکی ۱۹۵۸: ۴۵۳)

### ب - حروف قسم

«باء. تاء. واو» مانند «وَاللَّهِ. بِاللَّهِ. تَاللَّهِ» به خدا سوگند.

این حروف در زبان فارسی با حرف اضافهٔ «به» برای سوگند برابرند. مولوی گوید:  
چو اندر آید یارم چو خوش بود به خدا      چو گیرد او به کنارم چه خوش بود به خدا  
(رومی ۱۳۶۸: ۱/۱۳۰)

«وَاللَّهِ» در زبان فارسی با همان صورت عربی خود، کاربرد دارد.

مسعود سعد گوید:

والله که چو گرگ یوسفم والله      بر خیره همی نهنسد بهتانم  
(مسعود سعد، بی.تا: ۳۵۳)

### پ - حروف استثنا

«إِلَّا، خَلَّا، عَدَا و حَاشَا: مگر. به جز». مانند «قَامَ الْقَوْمُ إِلَّا زَيْدًا: گروه آمدند به جز زید».  
فُصِّلَ الْقَضَاءُ خَلَا أَوْ عَدَا وَ حَاشَا زَيْدًا: قاضیان بر کنار شدند، به جز زید».  
این حروف در فارسی با حروف اضافهٔ سادهٔ «مگر، جز، غیر» و حروف اضافهٔ مرکب «به جز. به غیر. غیر از» برای استثنا برابرند.  
فردوسی گوید:

مگر پرهنر نامور پور زال      به گیتی نداری کسی را همال  
(فردوسی ۱۳۴۴: ۱۴۳۹/۳)

حافظ در بیت زیر گوید:

دلَم جز مهر مهرویان طریقی بر نمی‌گیرد      زهر در می‌دهم پندش ولیکن در نمی‌گیرد  
(حافظ ۱۳۶۳: ۲۰۱)

وحشی گوید:

کس در آن سلسله غیر از من و دل‌بند نبود      یک گرفتار از این جمله که هستند نبود  
(همایی ۱۳۵۴: ۲۰۶)

### ت - حروف ندا

«أ. یا. آ. أ. ی. هیا و وا: ای. ایا». مانند: «یا یوسفُ: ای یوسف». «أ. ی. خادِمُ خذْ هذا الكتابَ و ابلِغهُ إلی فلانٍ: ای پیش‌خدمت این کتاب را بگیر و آن را به فلانی برسان». «هیا أُمُّ لَاحِظِی و لَدَکَ لَتَلَّا یَسْقَطُ: ای مادر مراقب فرزندت باش تا نیفتد». «أ. فاطِمَ مَهْلًا بَعْضَ هذا التَّدَلُّ: ای فاطمه پاره‌ایی از این ناز و کرشمه را کم کن».

این حروف در فارسی با حروف نشانه‌ ندا یا نقش‌نمای ندا برابر است.

نشانه‌های ندا در فارسی عبارتند از «أ» در آخر اسم. «ای و یا» پیش از اسم.

سعدیا مرد نکونام نمیرد هرگز      مرده آن است که نامش به نکویی نبرند

(سعدی ۱۳۶۸: ۱۰۰۶)

مولوی گوید:

ای خدا این وصل را هجران مکن      سرخوشان عشق را نالان مکن

(رومی ۱۳۶۸: ۷۵۸/۱)

فردوسی گوید:

ای‌شاه محمود کشور گشای زکس گر نترسی، بترس از خدای

(به نقل از لغت‌نامه دهخدا، ذیل «ایا»)

### ث - حروف مشبّهه بالفعل

«إِنَّ. أَنْ. كَأَنَّ. لَكِنَّ. لَيْتَ. لَعَلَّ». مانند: «إِنَّ اللهَ عَادِلٌ: همانا خدا دادگر است». «كَأَنَّ زَيْدًا أَسَدًا: گویی که زید شیری است». «زَيْدٌ عَالِمٌ لَكِنَّهُ شَرِيْرٌ: زید دانشمند است لیکن بدخوی است». «لَيْتَ الشُّبَابَ يَعُوْدُ: کاشکی جوانی بر می‌گشت». «لَعَلَّ الصَّدِيقَ يَزُوْرُنَا: شاید دوست به دیدن ما بیاید».

«إِنَّ و أَنْ» در فارسی با قید تأکید «همانا» و «به‌راستی» و «به‌درستی» برابر است.

فردوسی گوید:

همانا فراموش کردی زمن دلیری نمودی به هر انجمن  
(به نقل از لغت‌نامه دهخدا، ذیل «همانا»)

سعدی گوید:

قیامت است که در روزگار ما برخاست به‌راستی که بلاییست آن نه بالای  
(سعدی ۱۳۶۸: ۹۴۴)

«كَانُ» در فارسی با قید تردید «گویی. گویا» برابر است.

حافظ گوید:

صاحب دیوان ما گویی نمی‌داند حساب کاندرین طعرا نشان حسبه لله نیست  
(حافظ ۱۳۶۳: ۱۰۰)

«لَكِنَّ» در فارسی با حرف ربط یا نقش‌نمای پیوند «لیک. لیکن. لکن» برابر است.

سری دارم چو حافظ مست لیکن به لطف آن سری امیدوارم  
(همان: ۴۳۷)

«لَيْتَ» در فارسی با صوت یا شبه جمله «کاش. کاشکی» برابر است. سعدی گوید:

کاش آنان که عیب من جستند رویت ای دلستان بدیدندی  
(سعدی ۱۳۶۸: ۱۳۷)

«لَعَلَّ» در فارسی با قید شک و تردید «شاید» برابر است.

حافظ گوید:

غمناک نباید بود از طعن حسود ای دل شاید که چو او بینی، خیر تو درین باشد  
(حافظ ۱۳۶۳: ۲۱۷)

### ج - حروف مفاجا

«إِذَا. إِذْ: ناگهان» مانند «بَيْنَا أَنَا فِي الطَّرِيقِ إِذْ أَقْبَلَ زَيْدٌ: من در راه بودم که ناگهان زید پیش آمد». «سِرْنَا إِذَا يَوْسُفُ أَمَامَنَا: راه افتادیم که ناگهان یوسف در برابر ما پیدا شد».

این حروف در فارسی با قید کیفیت «ناگهان» برابر است. فردوسی گوید:

برین بر نیامد بسی روزگار که بیمار شد ناگهان شهریار  
(فردوسی ۱۳۴۴: ۲۱۳۸/۵)

### ج - حروف تفصیل

«أَمَّا. إِمَّا: اما. یا» مانند: «أَمَّا سَعِيدٌ فَسَافَرَ: اما سعید، سفر کرد». «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَا إِمَّا كَفُورًا: به درستی که ما او را راهنمایی نمودیم یا شکرگزار است و یا ناسپاس».

این حروف در فارسی با حرف ربط یا نقش‌نمای پیوند ساده «اما» و «یا» برابرند، چنان‌که سعدی در نمونه‌های زیر گوید:

یا وفا خود نبود در عالم      یا کسی اندرین زمانه نکرد

(سعدی ۱۳۶۸: ۵۲)

«اما آن چه فرمودی از زجر و منع، مناسب حال ارباب همت نیست.»

(همان: ۳۷)

### ح - حروف تنبیه

«ها. اَ ما. اَ لا: هان، مانند «أَ لا وَ اَ ما اِنَّ أَوْلِیاءَ اللّهِ لا یُؤْتُونَ: هان! اولیای خدا نمی‌گیرند.»

این حروف در زبان فارسی با صوت یا شبه جمله «هان» برابرند.  
خاقانی گوید:

هان ای دل عبرتین از دیده عبرکن هان      ایوان مدائن را آینه عبرت‌دان

(خاقانی، بی.تا: ۳۵۸)

«اَ لا» در فارسی کاربرد دارد و صوت به شمار می‌آید؛ چنان‌که حافظ گوید:

الا ای پیر فرزانه مکن منعم ز پیمانه      که من در ترک پیمانه دلی پیمان شکن دارم

(حافظ ۱۳۶۳: ۴۴۲)

### ۲- حروف ویژه فعل‌ها که عبارتند از:

#### الف - حروف نصب

أَنَّ. لَنْ. كَيْ. لَكَيْ. إِذَنْ.

هرگاه یکی از این حروف بر سر فعل مضارع در آید، آن را منصوب می‌کند.

«أَنَّ» مانند «أُرِيدُ أَنْ أَتَعَلَّمَ: می‌خواهم که یاد بگیرم.»

این حرف در فارسی برابر است با حرف ربط «که». حافظ گوید:

آن‌دم که به یک خنده دهم جن چو صراحی      مستان تو خواهم که گزارند نمازم

(همان ۱۳۶۳: ۴۵۳)

سعدی گوید:

چو خواهی که نامت بماند به جای      پسر را خردمندی آموز و رای

(سعدی ۱۳۶۸: ۳۷۹)

«لَنْ» مانند «لَنْ تَجِدَ لِسُنَّهٖ اِلَهَ تَحْوِيلًا: هرگز برای سنت خداوندی دگرگونی نمی‌یابی». این حرف در فارسی برابر است با قید «هرگز». سعدی گوید:

مبین آن بی‌حمیت را که هرگز نخواهد دید روی نیک‌بختی  
(سعدی ۱۳۶۸: ۳۹)

«كَيْ» یا «لَكَيْ» مانند «أُدْرُسُ كَيْ تَحْفَظًا: درس بخوان تا از برکنی.

این حرف در فارسی برابر است با حرف ربط «تا». حافظ گوید:

بیا تا گل برفشانیم و می در ساغر اندازیم  
فلک را سقف بشکافیم و طرحی نو در اندازیم  
(حافظ ۱۳۶۳: ۵۱۰)

«إِذَنْ» مانند این که در پاسخ به کسی که بگوید: «عَدَا أَرْوُرُك: فردا به دیدنت می‌آیم»

بگویی: «إِذَنْ أَكْرَمَكَ: در این هنگام ترا گرامی می‌دارم».

این حرف در فارسی برابر است با «در این هنگام» یا «در این صورت». ناصر خسرو گوید:

همی گویی زمانی بود از معلول تا علت  
پس از ناچیز محض آورد موجودات را پیدا  
در این صورت اگر تو هیچ حرف و صوت می‌خواهی  
مسلم شد که بی‌معلول نبود علتی تنها  
(ناصر خسرو ۱۳۴۸: ۲۷)

### ب - حروف مصدر

أَنْ. أَنْ. كَيْ. لَوْ. ما. این حروف معمول خود را به تأویل مصدر می‌برند مانند «أَشْرْتُ إِلَيْهِ بِأَنْ قُمْ: به او اشاره کردم به این که برخیز یعنی برای برخاستن به او اشاره کردم». «سَرَّيْ أَنْكَ نَجَحْتُ: این که تو پیروز شدی مرا خوشحال کرد یعنی پیروزی تو مرا خوشحال کرد». «إِرْحَمْ لَكَيْ تُرْحَمَ: مهربانی کن برای این که به تو مهربانی شود یعنی مهربانی کن برای مهربانی دیدن». «أَوْدُ لَوْ تَجْتَهِدُ: این که می‌کوشی، دوست دارم یعنی کوشیدنت را دوست دارم». «سَأْ لَأَزِمُكَ مَا أَتَصَفَّتْ: با تو خواهیم بود آن‌گاه که انصاف می‌دهی یعنی به گاه یا هنگام انصاف کردند با تو خواهیم بود». «ما» را در این نمونه مصدریّه ظرفیه می‌نامند. «عَجِبْتُ مِمَّا تَقُولُ غَيْرَ الْحَقِّ: از این که غیرحق را می‌گویی در شگفتم یعنی از غیر حق گفتنت در شگفتم». «ما» را در این نمونه مصدریّه غیر ظرفیه می‌نامند.

حروف أَنْ. أَنْ. كَيْ. لَوْ و مای مصدری غیرظرفیه در زبان فارسی با حرف ربط مرکب

«این که» برابرند زیرا فعل پس از این حرف به تأویل مصدر می‌رود؛ چنان که مولوی گوید:

این که گویی این کنم یا آن کنم  
این دلیل اختیار است ای صنم  
(رومی ۱۳۵۰: ۹۷۸)

یعنی گفتنت که: این کنم یا آن کنم ...  
سعدی گوید:

این که در شاهنامه‌ها آورده‌اند  
تا بدانند این خداوندان ملک  
رستم و رویینه تن اسفندیار  
کز بسی خلقت دنیا یادگار

(سعدی ۱۳۶۸: ۹۱۲)

یعنی آوردن حکایت رستم و رویینه تن برای این است که ...

مای مصدری ظرفیه در زبان فارسی با حرف ربط مرکب «آن گاه که» یا «هنگامی که»  
برابر است. سعدی گوید:

آنکه که سر به بالش گورم نهند باز  
از من چه بالشی که بماند چه حنبلی

(سعدی ۱۳۶۸: ۹۵۳)

یعنی هنگام یا به گاه نهادن سرم بر بالش گور ...

### پ - حروف جزم

إِنْ، لَمْ، لَمَّا، لَامِ امر. لاءِ نهی.

حرف «إِنْ» دو فعل مضارع را مجزوم می‌سازد مانند «إِنْ تَكْسَلْ تَخَسِرْ» اگر تنبلی کنی  
زبان می‌یابی».

این حرف در فارسی با حرف ربط ساده «اگر» برابر است. حافظ گوید:

اگر آن طایر قدسی ز درم باز آید  
عمر بگذشته به پیرانه سرم باز آید

(حافظ ۱۳۶۳: ۳۱۸)

از حروف «لَمْ و لَمَّا» در همین مقاله به هنگام یاد کرد حروف نفی سخن به میان آمده  
است.

حرف «لَامِ» امر بر سر هشت صیغه غائب و متکلم مضارع معلوم در می‌آید و آخر آن‌ها را  
مجزوم کرده از آن‌ها امر به لام می‌سازد مانند «لِيَكْتُبْ» باید بنویسد مرد». «لِيَكْتُبْ» باید  
بنویسیم».

حرف «لَامِ» امر در زبان فارسی غالباً با فعل مضارع ساده و امر «باید» که معنی فعلی آن  
در مواردی ملحوظ نمی‌شود و به صورت قید تأکید به کار می‌رود، برابر است. فردوسی گوید:

بباید یکی مرد با هوش و سنگ  
کجا باز داند شتاب از درنگ

شود نزد سالار مازندران  
کند دلش بیدار و مغزش گران

(فردوسی ۱۳۴۴: ۳۱۸/۱)



حرف «لاء» نهی بر سر فعل مضارع در می‌آید و آن را مجزوم می‌سازد مانند «لَا تَكْتُبُ»: منویس» و «لَا يَكْتُبُ: ننویسد».

این حرف در فارسی با حرف «میم» مفتوح در دوم شخص مفرد و جمع با حرف «نون» مفتوح در دیگر ساخت‌های فعلی امر منفی برابر است. نظامی گوید:

مخور غم به صیدی که ناکرده‌ای      که یخنی بود هرچه نا خورده‌ای

(نظامی ۱۳۴۴: ۱۶۲)

حافظ گوید:

گویند رمز عشق مگویند و مشنوید      مشکل حکایتی است که تقریر می‌کنند

(حافظ ۱۳۶۳: ۲۷۱)

در کشف‌الاسرار میبیدی ضمن تفسیر آیه ۳۱ از سوره نور آمده است:

«به زن‌های با ایمان بگو که چشم‌هایشان را فرو گیرند ... و زیور و آرایش خویش آشکارا و

نمایان نکنند».

(میبیدی ۱۳۵۲: ۱۲۳/۲)

### ت - حروف شرط

إِنْ. لَوْ. از حرف «إِنْ» در همین مقاله به هنگام یاد کرد حروف جزم سخن به میان آمده است.

«لَوْ» برای شرط است در زمان ماضی مانند «لَوْ ذَهَبَ زَيْدٌ أَوْ ذَهَبَ مَعَهُ» اگر زید می‌رفت.

من نیز با او می‌رفتم».

حرف «لَوْ» در زبان فارسی با حرف ربط ساده «اگر» برابر است با این تفاوت که «اگر» در

فارسی در همه زمان‌ها به کار می‌رود اما «لَوْ» در عربی تنها در زمان ماضی به کار می‌رود.

سعدی گوید:

گر آن‌ها که می‌گفتی کردمی      نکو سیرت و پارسا بودمی

(به نقل از لغت‌نامه دهخدا، ذیل «نکوسیرت»)

### ث - حروف تحفیض (برانگیختن)

أَلَا. أَمَا. هَلَّا. لَوْلَا. لَوْمًا: هان! چرا. این حروف با فعل ماضی در معنی سرزنش و با فعل

مضارع در معنی تشویق و ترغیب به کار می‌روند مانند «هَلَّا أَوْ أَمَا أَوْ لَوْلَا أَمَنْتَ: هان! چرا

ایمان نیاوردی؟» یعنی ای کاش ایمان می‌آوردی. و مانند «هَلَّا تَوُؤْمِنُ: هان! چرا ایمان

نمی‌آوری؟» یعنی باید ایمان بیاوری.

این حروف در فارسی با صوت یا شبه جمله «هان» و قید پرسش «چرا» برابرند. هاتف اصفهانی گوید:

گفت خندان که هین پیاله بگیر      ستمم گفت هان زیاده بنوش  
(به نقل از لغت‌نامه دهخدا، ذیل «هان»)  
منوچهری گوید:

ای لعبت حصارى شغلى اگر نداری      مجلس چرانسازى باده چرا نیاری؟  
(منوچهری ۱۳۷۰: ۱۱۰)  
سعدی گوید:

شنید از درون عارف آواز پای      هلا گفت بر در چه پایی؟ درآی  
(سعدی ۱۳۶۸: ۳۳۲)  
یعنی گفت: هلا بر در چرا می‌پایی؟

### ج - حروف استقبال

سین و سَوْفَ. هرگاه فعل مضارع پس از این حروف در آید، ویژه زمان آینده است مانند «سَأَكْتُبُ وَ سَوْفَ أَكْتُبُ» خواهیم نوشت.

در فارسی به جای حروف استقبال از فعل مضارع ساده «خواستن» استفاده می‌شود. حافظ گوید:

من که خواهم که نوشم به جز از راقم خم      چه کنم گر سخن پیر مغان ننیوشم  
(حافظ ۱۳۶۳: ۴۶۲)

فرخی گوید:

هرکه شاهنشهی و ملک همی خواهد جست      گو چو او باش و گرنه بشو و رنج مبر  
(فرخی ۱۳۴۹: ۱۰۶)

### چ - حرف توقع

قَدْ. این که حرف با فعل ماضی در معنی تحقیق به کار می‌رود مانند «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى»: به تحقیق کسی که پاکی ورزید، رستگار شد.

این حرف در فارسی با قید تأکید «به راستی» و «به تحقیق» برابر است. ناصر خسرو گوید:  
آسیایی راستست این کآبش از بیرون اوست      من شنیدستم به تحقیق این سخن از راستی  
(ناصر خسرو ۱۳۴۸: ۴۴۰)

سعدی گوید:

به راستی که نه همبازی تو بودم من      تو شوخ دیده مگس بین که می کند بازی  
(سعدی ۱۳۶۸: ۷۷۹)

همچنین حرف «قَدْ» با فعل مضارع در معنی تقلیل به کار می رود مانند «قَدْ يَصْدُقُ الكَذُوبُ: گاهی (به ندرت) دروغگو راست می گوید».

این حرف در فارسی با قید زمان «گاهی» و «گاه گاهی» و «به ندرت» برابر است.  
سعدی گوید:

گاه باشد که کودکی نادان      به غلط بر هدف زند تیری  
(سعدی ۱۳۶۸: ۱۱۳)

حافظ گوید:

باز از چه گاه گاهی بر سر نهد کلاهی      مرغان قاف دانند آیین پادشاهی  
(حافظ ۱۳۶۳: ۶۶۸)

در فرهنگ فارسی به نقل از ظفرنامه آمده است: «مِثْلُ آن به ندرت چشم زده روزگار غرایب دیده شده باشد» (به نقل از فرهنگ فارسی معین، ذیل «ندرت»).

گاهی «قَدْ» با فعل مضارع بر آرزو و امید واقع شدن فعل دلالت دارد مانند «قَدْ يَبْرَأُ المَرِيضُ: امید می رود بیمار بهبود یابد».

این حرف در فارسی با فعل هایی همچون «امید هست. شاید. باشد» تعبیر می شود. سعدی در گلستان گوید:

امید هست که روی ملال در نکشد      زین سخن که گلستان نه جای دلتنگی است  
(سعدی ۱۳۶۸: ۲۰)

عراقی گوید:

هر شب دل پر خونم بر خاک درت افتد      باشد که چو روز آید بر وی گذرت افتد  
(عراقی ۱۳۳۶: ۱۶۳)

رشید و طواط گوید:

باشد احوال بگردد روزی      دوست دشمن شود و دشمن دوست  
(منشی ۱۳۴۳: ۲۶۷)

## ح - حروف ردع

«کَلَّا: هرگز». برای بازداشتن گوینده است از سخن نادرستی که گفته است چنان که اگر کسی به شما گوید: «فَلَانٌ يُبْعِضُكَ: فلانی با تو دشمن می ورزد» شما در پاسخ به او می گویید: «کَلَّا: هرگز».

این حرف در زبان فارسی با قید زمان «هرگز» برابر است.  
منجیک ترمذی گوید:

گویی: همچون فلان شدم، نتوانی هرگز، چون عودکی تواند شد توغ  
(به نقل از لغت‌نامه دهخدا، ذیل «توغ»)  
واژه‌های «برگست» و «حاشا» در بیت زیر از قطران نیز مترادف با «هرگز» است.  
فلک چون لو بود؟ برگست و مه چون لو بود؟ حاشا  
(به نقل از لغت‌نامه دهخدا، ذیل «برگست»)

### ۳ - حروف مشترک میان اسم‌ها و فعل‌ها که عبارتند از:

**الف - حروف عطف:** واو، فاء (پس)، ثم (سپس)، حتی، او، ام (یا)، لا (نه)، بل (بلکه)، لیکن (لیکن). برای نمونه «جاءَ زَيْدٌ لاَ عَمْرُو: زید آمد، نه عمرو». «ما قامَ سَعِيدٌ بَلْ خَلِيلٌ: سعید برخاست، بلکه خلیل برخاست». «لا يَقُمُ خَلِيلٌ، لَكِنْ سَعِيدٌ: خلیل بر نمی‌خیزد لیکن سعید برمی‌خیزد». «أَكَلْتُ السَّمَكَةَ حَتَّى رَأَيْتُهَا: ماهی را خوردم حتی سرش را، یعنی: و سرش را نیز خوردم».

این حروف به جز «حتی» در فارسی غالباً با حروف ربط یا نقش‌نمای پیوند برابرند. برای نمونه «بلکه» در بیت زیر از ناصر خسرو نقش‌نمای پیوند است:

کار، خداوندگار خود نکند بلکه همی کار پیشکار کند  
(ناصر خسرو ۱۳۴۸: ۱۲۹)

«لیکن» و «بلکه» در ابیات زیر از حافظ، نقش‌نمای پیوند است:

سری دارم چو حافظ مست لیکن به لطف آن سری امیدوارم  
(حافظ ۱۳۶۳: ۴۳۷)

عاشق از قاضی نترسد، می‌بیار بلکه از یرغوی دیوان نیز هم  
(حافظ ۱۳۶۳: ۴۹۴)

واژه «حتی» در فارسی با حرف اضافه «حتی» برابر است. کلیم کاشانی گوید:

زمین را هرچه بود از گنج مدفون به پایش ریخت حتی گنج قارون  
(کلیم کاشانی، بی.تا: ۳۴۴)

نیما یوشیج گوید:

این زمان گویی هر چه بود از هوش رفت و حتی شمع، نیز شد خاموش  
(جنتی عطائی ۱۳۴۷: ۷۷)

واژه «لا» در فارسی با حرف ربط یا نقش نمای پیوند «نه» برای نفی مضمون جمله قبل است. فردوسی گوید:

تو از مشک بویش نگه کن نه رنگ      دُر ار هست کوچک بها، به ز سنگ  
(به نقل از لغت‌نامه دهخدا، ذیل «نه»)

### ب - حروف استفهام

هَلْ. أ. مانند «هَلْ قَرَأْتَ التَّحْوُ: آیا نحو خوانده‌ی». «أَ خَالِدٌ شَجَاعٌ أَمْ سَعِيدٌ: آیا خالد دلیر است، یا سعید».

این حروف در فارسی با قید پرسش «آیا» برابرند. حافظ گوید:

با دل سنگینت آیا هیچ درگیرد شبی      آه آشناک و سوز سینه شبگیر ما  
(حافظ ۱۳۶۳: ۱۶)

فردوسی گوید:

فروماند و از کارش آمد شگفت      بسی با دل اندیشه اندر گرفت  
که آیا بهشت است یا بزمگاه      سپهر برین است یا چرخ ماه  
(به نقل از لغت‌نامه دهخدا، ذیل «آیا»)

### پ - حروف تفسیر

أَيُّ (یا). أُنْ (که) مانند «رَأَيْتُ لَيْثًا، أَيُّ أَسَدًا: لیثی دیدم، یعنی شیر». «أَوْحَيْنَا إِلَيْهِ، أَنْ اصْنَعْ الْفُلْكَ: به نوح وحی فرستادیم که کشتی را بساز».

«أَيُّ» با جمله فعلی «یعنی» که در فارسی قید تفسیر به‌شمار می‌آید برابر است.

منوچهری می‌گوید:

ابر هزبرگون و تماسیح پیل خوار      با دست لوست یعنی، شمشیر لوست ای  
(منوچهری ۱۳۷۰: ۱۳۴)

«أَنْ» در فارسی با حرف ربط «که» برای تفسیر، برابر است. سعدی در نمونه‌های زیر

گوید:

بدو گفتم که مشکی یا عبیری      که از بوی دلاویز تو مستم  
(سعدی ۱۳۶۸: ۱۶)

«ابریق رفیق برداشت که به طهارت می‌رود و به غارت می‌رفت».

(همان: ۶۳ - ۶۴)

### ت - حروف استنتاج

أَما. أَلَا. این دو حرف در آغاز سخن در می‌آیند و بر تنبیه و توجه دادن شنونده به سخنی که گفته می‌شود، دلالت دارند. از این دو حرف در همین مبحث به هنگام یاد کرد حروف تنبیه، سخن به میان آمده است.

### ث - حروف نفی

ما. لا. لات. اِن. لَمْ. لَمَّا. لَنْ. چهار حرف نخست را حروف شبیه به لَيْسَ می‌نامند زیرا عمل لَيْسَ را انجام می‌دهند مانند «ما رَجُلٌ حَاضِرًا؛ مردی حاضر نیست». «اِنْ هَذَا بَشَرًا؛ این آدمی زاده نیست».

این حروف در فارسی با فعل مضارع منفی «نیست» و حرف ربط یا نقش‌نمای پیوند «نه» که از فعل «است» جدا باشد، برابرند. ناصر خسرو گوید:

گرهمی گوید که یک بد را بدی هم یک دهد باز چون گوید که هرگز بدکش رستار نیست  
(ناصرخسرو ۱۳۴۸: ۷۷)

حافظ گوید:

نه من سبوكش این دیر رند سوزم و بس بسا سرا که در این کارخانه سنگ و سبوست  
(حافظ ۱۳۶۳: ۸۲)

من نه آن رندم که ترک شاهد و ساغر کنم محتسب داند که من این کارها کمتر کنم  
(همان: ۴۶۹)

اسم و خبر «لات» اسم‌های زمان می‌باشند و اسم آن همواره محذوف است مانند «لات تَسَاعَةَ نَدَامَه؛ هنگام پشیمانی نیست».

ملک‌الشعراى بهار گوید:

زندگی جنگ است جانا بهر جنگ آماده شو نیست هنگام تأمل بی درنگ آماده شو  
(بهار ۱۳۵۴: ۱/۶۶۵)

حرف «لَمْ» در فارسی با حرف نفی «نون» که بر سر فعل ماضی مطلق در آید برابر است مانند «لَمْ يَكْتُبْ؛ ننوشت».

حافظ گوید:

خیال نقش تو در کارگاه دیده کشیدم به صورت تو نگاری ندیدم و نشنیدم  
(حافظ ۱۳۶۳: ۴۳۵)

حرف «لَمَّا» در فارسی با حرف نفی «نون» که بر سر فعل ماضی نقلی در آید برابر است مانند «لَمَّا يَكْتُبُ: نوشته است».

فردوسی گوید:

کز ایشان به جز نام نشنیده‌ام      نه در نامه خسروان دیده‌ام

(فردوسی ۱۳۴۴: ۲۱/۴)

از حرف «لَنْ» در همین مقاله به هنگام یاد کرد حروف نصب سخن به میان آمده است. ج - حروف جواب: نَعَمْ. بَلَى. اِیْ. اَ جَلُّ. جَبْرٌ و جَلَلٌ: آری. مانند «أ تَذْهَبُ: آیا می‌روی؟ نَعَمْ: آری». «أ لَسْتُ بِرَبِّكُمْ؟ آیا پروردگار شما نیستم؟ قَالُوا: بَلَى: گفتند: آری». «أ جَاءَ سَعِيدٌ: آیا سعید آمد؟ أ جَلُّ و جَبْرٌ و جَلَلٌ جَاءَ سَعِيدٌ: آری سعید آمد».

این حروف در زبان فارسی با قید تصدیق و تأکید «آری و بلی» برابر است. حافظ گوید:

دوش گفتم: بکند لعل لبش چاره من؟      هاتف غیب ندا داد که آری بکند

(حافظ ۱۳۶۳: ۲۵۴)

ناصر خسرو گوید:

گفتم که عقل داد خدایست خلق را      گفتا: بلی و لیک خدایست دادگر

(ناصرخسرو ۱۳۴۸: ۱۸۹)

## منابع

قرآن کریم

ابن عقیل. ۱۳۷۹. شرح ابن عقیل. دو جلد. ترجمه سید حمید طبیبیان. تهران: مؤسسه فرهنگی انتشاراتی تبیان.  
ابن هشام، عبدالله. ۱۹۸۰. اوضح المسالك. تصحیح محمد محی‌الدین عبدالحمید. بیروت: دارالکتب العربی.  
\_\_\_\_\_ ۱۳۵۵. قطر الندی و بل الصدی. تصحیح محمد محی‌الدین عبدالحمید. مصر: مکتبه التجاریه  
الکبری.

احمدی گیوی، حسن. ۱۳۷۱. دستور زبان فارسی. تهران: انتشارات فاطمی.

بهار، محمدتقی. ۱۳۵۴. دیوان اشعار. دو جلد. تهران: امیرکبیر.

بهمنیار، احمد. ۱۳۵۰. تحفه احمدیه در شرح الفیه. تهران: کتاب فروشی مرتضوی.

جنتی عطایی، ابوالقاسم. ۱۳۴۶. نیما بوشیج زندگی و آثار او. تهران: بنگاه مطبوعاتی صفی علیشاه.

حافظ، شمس‌الدین محمد. ۱۳۶۳. دیوان عزلت‌ات، شرح خلیل خطیب رهبر. تهران: انتشارات صفی علیشاه.

حسینی، سیدعلی. ۱۳۷۶. ترجمه و شرح مبادی العربیه. جلد ۴. دو جلد. قم: انتشارات دارالعلم.

خاقانی شروانی. بی.تا. دیوان. به کوشش سیدضیاءالدین سجادی. تهران: انتشارات زوار.

- خانلری، پرویز. ۱۳۸۰. دستور زبان فارسی. تهران: انتشارات توس. چاپ هجدهم.
- دهخدا، علی اکبر. ۱۳۲۵. لغت نامه. تهران: مجلس شورای اسلامی.
- رضی استرآبادی، نجم الدین. ۱۲۷۵. نحو رضی. ترکیه.
- رودکی، ابوعبدالله. ۱۹۵۸. آثار منظوم رودکی. عبدالغنی میرزایف. روسیه: استالین آباد.
- رومی، جلال الدین. ۱۳۵۰. مثنوی معنوی. تصحیح نیکلسون. تهران: امیرکبیر.
- \_\_\_\_\_ ۱۳۶۸. کلیات دیوان شمس تبریزی. دو جلد. تهران: انتشارات گلشائی.
- الزجاجی، ابوالقاسم. ۱۳۸۷. الايضاح فی علل النحو. تحقیق مازن المبارک. مصر.
- زمحشری، جارالله ابوالقاسم محمود. المفضل فی النحو. [بی.بی.بی.تا].
- سعدی. مصلح بن عبدالله. ۱۳۶۸. کلیات دیوان. تصحیح محمدعلی فروغی. تهران: انتشارات ققنوس. چاپ سوم.
- سیبویه، ابوبشر عمرو ابن عثمان. ۱۳۱۶. الكتاب. القاهرة: دارالقلم.
- عراقی، شیخ فخرالدین. ۱۳۳۶. کلیات دیوان. تصحیح سعید نفیسی. تهران: کتابخانه سنایی. چاپ دوم.
- علی بن مؤمن (ابن عصفور). ۱۳۹۱. المقرب. دو جلد. تحقیق احمد عبدالستار الجوارى و عبدالله الجبورى. بغداد.
- غلابینی، مصطفی. ۱۳۶۲. جامع الذروس العربیة. ۳ جلد. تهران: انتشارات ناصر خسرو.
- فرخی سیستانی. ۱۳۴۹. دیوان اشعار. به کوشش محمد دبیرسیاقی. تهران: انتشارات زوار. چاپ دوم.
- فردوسی، ابوالقاسم. ۱۳۴۴. شاهنامه. به کوشش محمد دبیرسیاقی. تهران: مؤسسه مطبوعاتی علمی. چاپ دوم.
- کلیم کاشانی. بی.تا. دیوان. تصحیح پرتو بیضایی. تهران: کتابفروشی خیام.
- مدرس افغانی. ۱۳۶۷. تصحیح و تعلیق جامع المقدمات. دو جلد. قم: انتشارات هجرت.
- مسعود سعد سلمان. بی.تا. دیوان. تصحیح رشید یاسمی. تهران: مؤسسه چاپ و انتشارات پیروز.
- معین. محمد. ۱۳۴۲. فرهنگ فارسی. ۶ جلد. تهران: امیرکبیر.
- منشی، نصرالله. ۱۳۴۳. کلیله و دمنه. تصحیح مجتبی مینوی. تهران: دانشگاه تهران.
- منوچهری دامغانی. ۱۳۷۰. دیوان اشعار. به کوشش محمد دبیرسیاقی. تهران: انتشارات زوار.
- میبدی، احمد. ۱۲۵۳. تفسیر ادبی و عرفانی قرآن مجید. نگارش حبیبالله آموزگار. دو جلد در یک مجلد. تهران: انتشارات اقبال.
- ناصر خسرو. ۱۳۴۸. دیوان اشعار. تصحیح سید نصرالله تقوی. تهران: امیرکبیر.
- نظامی گنجه‌یی. ۱۳۴۴. کلیات دیوان. تهران: امیرکبیر.
- وحیدیان، کامیار. ۱۳۸۱. دستور زبان فارسی. تهران: سمت.
- وطواط، رشیدالدین. ۱۳۳۹. دیوان اشعار. به کوشش سعید نفیسی. تهران: کتابخانه بارانی.
- الهاشمی، سیداحمد. ۱۳۵۴. القواعد الاساسیة للغة العربیة. مصر: المكتبة التجاریة الكبرى.
- همایی، جلال الدین. ۱۳۵۴. فنون بلاغت و صناعات ادبی. ۲ جلد در یک مجلد. تهران: انتشارات دانشگاه سپاهیان انقلاب ایران.